

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز شهرداری مشهد مدیرمسئول سید میثم موسوی مهر سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی

شنبه ۳۰ دی‌ماه ۱۳۹۷ ۴۵۷۲ شماره ۲۷۲۲

Mashhadchehreh.ir Photoshahr.ir

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرا را نیوز را بسا اسکن این کد دنبال کنید

میتاق نامه اخلاق حرفه ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۹:۵۲ غروب آفتاب ۱۸:۱۲:۰۳ اذان مغرب ۱۸:۳۱:۱۰ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۴:۰۴ اذان صبح فردا ۰۳:۱۶:۰۶ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۴۷:۴۱

امام رضا(ع):

سراغاز خداپرستی، شناخت اوست.

گزیده حکمت نامه رضوی، صفحه: ۹۰

تقویم تاریخی

امروز سالروز شهادت **سپهبد ولی... قرن**، نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران است که سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ در جنگ تحمیلی اول آسمانی شد.

۳ اردیبهشت روز بزرگداشت **شیخ بهایی**، حکیم، ریاضی دان، ادیب و دانشمند ایرانی است. در تقویم فارسی این روز به نام روز معمار به ثبت رسیده است.

عاطفه جعفری

نویسنده و شاعر افغانستانی

پرچم ایران امام رضا(ع)

لشکر یک نفره ایران

آنچه می خوانید روایتی است درباره پیویش مردمی «پرچم زمین نمی ماند» که در میانه های جنگ تحمیلی سوم به راه افتاد و تا همین لحظه برقرار است.

درباره پرچم دار مشهدی که در قلب استکلم هم پرچم را زمین گذاشته!

این گزارش را رسانه های سوئدی پخش کرده اند. روایت اعتراضاتی است که در پی حضور رضا پهلوی در استکلم برپا شد و از آنجا که همیشه پای پرچم داران مشهدی در میان است، در ثانیه پانزده گزارش می توانید مرد جوانی را با پرچم ایران ببینید. مردی که همین هفت هشت روز پیش تر پای پرچم میدان احمدآباد ایستاده بود.

تجمع کنندگان مقابل پارلمان سوئد در این فیلم چند دسته اند؛ منافقین، گروهی با پرچم فلسطین در مقابله با رضا پهلوی، گروه دیگری در حمایت از او و به تعبیر تلویزیون سوئد، مردی [تنها] با پرچم ایران که جزو هیچ کدام از گروه ها نیست. مردی که پلیس او را در سمت دیگر میدان قرار داده است.

موی یکی از دختران میناب.

پ. ن. ۱۲. این تصاویر یادآوری خوبی است برای اینکه بدانیم نگه داشتن پرچم ایران آن قدرها هم بی هزینه نیست.

تصویری که رسانه های سوئد از حضور مردی تنها (حمید شهرباف) با پرچم ایران در تجمعات استکلم منتشر کردند.

موی یکی از دختران میناب.

پ. ن. ۱۲. این تصاویر یادآوری خوبی است برای اینکه بدانیم نگه داشتن پرچم ایران آن قدرها هم بی هزینه نیست.

بی درنگ ها، روزهای جنگ

دوباره ما، دوباره این ها

از آن ها می گفتیم، که با اینکه خودشان دیگر از ما نیستند و جای دیگری را برای زندگی کردن برگزیده اند. اما بین «ما» و «این ها» خطی کشیده اند پررنگ، خطی به رنگ خون و در ذهن ما چنین کاشته اند که «این ها» قرار است بروند و آمریکا و اسرائیل آمده اند که «ما» را از دست «این ها» نجات دهند. دروغی که بعضی از «ما» هم باورش کرده ایم. اما حاکمان مانه تافته جدا بافته اند، نه از جایی آمده اند که حالا بخواهند جایی بروند. حاکمان از خود ما برآمده اند. فلان هم کلاسی من و شما در دانشگاه الان معاون فلان وزیر یا مدیرکل فلان اداره است. فلان قوم و خویش من و شما نیروی عالی رتبه نظامی یا انتظامی است و فلان همسایه یا همشهری یا هم محلی ما قاضی یا نماینده مجلس یا امام جماعت یک مسجد. حتی اگر رسیدن به این مناصب اخلاقتان را عوض کرده باشد و آفات برخورداری از قدرت و ثروت نشانه های فساد را در آن ها آشکار کرده باشد، کسی نمی تواند متکر این شود که «این ها» از دل «ما» بیرون آمده اند. و طبیعی است که این ها واجد خصوصیات که ما داریم به باشند. هم خوبی های ما را داشته باشند و هم بدی های ما را. مثال بزنم؟ تعارف و رودریاستی، که خصیصه منفی مشترک بین ما مردم و حاکمیت است و سلحشوری و زیر بار زور نرفتن، خصیصه مثبت مشترک بین ما مردم و حاکمانمان. که امروز جلوه هایش را در میدان و خیابان شاهدیم. و می توان خصوصیات مشترک دیگری هم از این دست برشمرد. آیا این حرف هابه معنای مبرادانستن نظام و حاکمیت از عیب و نقص و ناتوانی و ناپسامانی است؟ هرگز. این حرف هابه این معناست که در ایجاد این فاصله ای که بین مردم و حاکمان افتاده، حاکمان خودشان بی تقصیرند؟ ابتدا، حرف این است؛ ما مردم و حاکمانمان هم سرنوشتیم. از همیم و با همیم و در آنچه اسمش وطن است هم خانه ایم و سرمایه ای جز این نداریم و فردای روشن تنها و تنها از رهگذر این درک متقابل می گذرد.

روایت روز

دویدن سمت مرگ!

ما کمی برنامه مان تغییر کرده، ناگهان قرار می شود سری به جزیره هرمز بزنیم! جزیره ای که تا همین چندوقت پیش هنگ درام و خاک قرمزش برند بود و حالا تنگه حوالی اش بدل شده به بحث و سرنتر خبرها! نمی دانم چرانی ترسم از رفتن! از شجاعت نیست. از کم عقلی است؟ ما جراجویی؟ مثل همان لحظاتی که برای کاری مجبورم صبح زود از خواب بیدار می شوم و از خودم می پرسم من دقیقا اینجا چه غلطی می کنم؟ حالا هم ردیف آخر صندلی شناوری نشسته ام که مسافر زیادی ندارد! هنوز به خانواده نگفته ام که هرمز می روم، تا می خواستم بگویم بسرم، باامداد، پیامی جعلی برایم فرستاد: «خطر بالای درگیری در تنگه هرمز، و بعد با خنده گفت: هرمز نرو و گفتم؛ باشه.

یعنی چیز دیگری نباید می گفتم! بگذار او ۶۰۰ کیلومتر آن طرف تر خیالش راحت باشد. فیلم بردار تیلمان ویدنویی با مزه از خودش ضبط کرده که نشانم می دهد. می خواهد نوعی مرگ آگاهی داشته باشد که اگر کسی به کوشی اش رسید ببیند که او سمت خطر بوده است! دیر می رسم به اسکله و می دویم، ۹ سال پیش هم همین مسیر را با همین چمدان دویدم تا به کشتی آخر برسم. این بار اما وسط دویدن به رضا می گویم: آدم عجیب است. سمت مرگ می دود!

مگر جز این است که ما هر روز که از خواب بیدار می شویم گامی تازه به سمت آخرش برمی داریم؟ چشم می چرخانیم روی خلیج فارس کشتی ها را می بینیم که خرامان می روند و چندانای هم طوری ایستاده اند که انگار اگر لنگر بکشند آب به ترامپ می دهند.

خبس عرق از شرعی برمی گردیم. از گریه میناب تا رهایی فوتبال در زمین چمن هرمز سهم امروزمان بود. از سفر به حوالی تنگه ای که نامش زیانزد جهان شده است و ترامپ همین ساعتی پیش باز از وضعیتش شاکی شده است. اما هرمز با همین بچه هایی که فوتبال بازی کردیم. با دختران موتورسوارش و کافه هایی که نصفه نیمه باز هستند به دهان باز جنگ دهان کچی می کند.

شاعر و روزنامه نگار سلمان نظامت بزرگی

عاطفه جعفری

نویسنده و شاعر افغانستانی

همسایه همزیان

دل تنگ همیشگی

بیاید. دیگر از آمدن هدی ناامید بودیم و تصمیم گرفتیم دیرتر از بیرجند راهی مشهد شویم. پیام داد، من در راه مشهد هستم قرار بگذاریم همدیگر را ببینیم. اما من مشهد نبودم و با نگرانی گفتم: تا کی مشهدی؟ - تا سه شنبه صبح! - خوب ما دوشنبه می رسمیم مشهد حتما هم را می بینیم. پایمان که رسید مشهد خسته و کوفته بودیم. به خواب عمیقی رفتیم. اما از نگرانی دیدار هدی بعد از چند ساعت از خواب پریدم. ساعت ۱۰ شب بود حرم قرار گذاشتیم همدیگر را ببینیم. نشستیم

آمده بود مشهد برای نماز عیدفطر و سال تحویل. هر سال نوروز چند روزی را می آید مشهد که دلی سبک کند و برگردد شیراز. اما امسال چون نماز عیدفطر با نوروز تقارن داشت از خیلی قبل تر بلیت هواپیما رزرو کرده بود. جنگ تحمیلی سوم که شروع شد در کنار تمام رنجی که به واسطه شهادت رهبر عزیز بر دوشش بود غم دوری امام هشتم هم مزید بر علت شده بود. می گفت: پرواز ها لافو شده و شرکت هواپیمایی مبالغ را به حساب برگردانده. با اتوبوس این همه راه را نمی شد در شرایط جنگی

چکامه

ز بوی طره تو چون شمیم باد شمال معنبر است ریاحین معطر است چمن گیاه و لاله دمدم به دم جو فصل بهار. بر آستان تو هر دم ز آب دیده من رضای مرتضوی منزلت که خاک درش روا بود که بود توتبای چشم و بَرَن ز بوی تربت پاکش اویش زنده شود نسیم اگر برساند شمیم او به قَرَن به هفت حج و به هفتاد حج برابر کرد زیارت تو را رسول از کرامت ذوالمن به آفتاب چه نسبت کنم جمال تو را که آفتاب تو را ده ای است از روزن این حسام خوشفی

گوش نبوش

جانم مولا، شقای دل هایی

آهنگ «پناه امام رضا(ع)» با صدای صادق آهنگران، اثری است که در مدح امام هشتم (ع) تولید شده است. آهنگ سازی این قطعه به عهده مجید شمسایی بوده و اسماعیل امینی شعرش را سروده است. در ادامه بخشی از شعر «پناه امام رضا(ع)» و کدی که با اسکن آن می توانید به این موسیقی گوش کنید پیش روی شماست. مده خورشید تابان سوی ایران / از تبار پاک حیدر شاه مردان / یا علی موسی الرضا فرزند زهرا / شد گلستان از قدومت خاک صحرا / جانم مولا، پناه جان هایی / سرور و الاپی / جانم مولا، شقای دل هایی / ماه دل آرای

اول شخص

صدایی رسا از ایران

درباره دکتر حسن احمدیان که صراحت و شفافیت و دانشش در مناظره های شبکه «الجزیره» مورد تحسین و توجه مخاطبان عرب زبان قرار گرفته است

در میان قاب های پر هیاهوی شبکه های خبری عربی، گاهی یک صدای آرام، قاطع و جدی، بدون داد و بیداد و فریاد، چنان تأثیری می گذارد که در نگاه شنوندگانیش، هم پای «ایستادگی» یک ملت تعبیر می شود. هم پای آن ها که در خط مقدم حاضرند. این روزها، نام و حرف های دکتر حسن احمدیان در تایم لاین عرب ها بیشتر از هروقت دیگری دیده و شنیده می شود. استاد یار دانشگاه تهران و پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش های علمی و استراتژیک خاورمیانه که حضورش و حرف هایش در شبکه «الجزیره» به چیزی فراتر از یک تحلیل معمولی تبدیل شده است. در یکی از بحث ها، صحنه ای شکل می گیرد که برای بسیاری از مخاطبان آشناست، احمدیان در حال سخن گفتن است. اما مدام حرف هایش را قطع می کنند و می پرند وسط صحبت هایش. در این چند روز شبکه های عربی علاقه زیادی به شنیدن ندارند. باید شکست ها و ناتوانی هایشان را به نوعی تلافیف کنند و برای مصارف داخلی ضداد شفافبخشی تولید کنند. مثلا شبکه «العربیة» وقتی آقای مصدق پور یکی دیگر از تحلیلگران ایرانی را دعوت می کند، برنامه را طوری با مهمانانش می چیند که او در تیررس حملات باقی مهمان هایشان قرار بگیرد و مدام حرفش را قطع می کنند و حتی گاهی خود مجری هم به جمع حمله کنندگان می پیوندد.

در مورد دکتر احمدیان هم همین اتفاق افتاد. پرسش ها روی هم می افتاد و لحن ها تند و تند تر می شد در حالی که وقتی مهمان آمریکایی فلسطینی الاصل وباقی مهمان هایشان صحبت می کنند، سکوت و گوش دادن جای آن هیاهو را می گیرد. برای برخی از کاربران عرب زبان، این صحنه فقط یک برنامه تلویزیونی نبود، بلکه تصویری فشرده از آن چیزی بود که در سطح منطقه جریان دارد. روایتی که در آن ایران متهم می شود، سخشن نیمه تمام می ماند و پیرومونش فضای بی اعتمادی و تحریک شکل می گیرد، در حالی که صدای آمریکا و آمریکادوستان با فراغت بیشتری شنیده می شود. با این حال، نکته مهم در این میان، نه صرفا این نابرابری، بلکه نحوه رویایی دکتر احمدیان با آن است. او در میانه این فشار، شتاب زده نمی شود. پاسخ هایش را با مکت می سازد و تلاش می کند از دل هیاهو، جمله ای روشن بیرون بکشد. همین آرامش است که باعث می شود حتی وقتی تنهاست. از نظر بخشی از مخاطبان «محکم تر، به نظر برسد. در یکی دیگر از مناظره ها، او خطاب به مخاطبان خلیج فارس، با صراحت استدلال می کند: اگر